

New Investgaton on how to understand the geopolitical discourse of States in the context of political economy functon

Ehsan lashgari

ABSTRACT

Since the 1980s, with observing the weakness of the positivist geopolitical predictons some geopolitical researchers have shifed to new theoretcal frameworks that revise and reassess classical geopolitcs and It became generally known as critcal geopolitcs. One of the critcal geopolitical approaches was to promote the importance of politcal economy in producing transnational geopolitical goals. These studies by using with trans-positve methodology analyzes how emerging geopolitical practces and strategies in any country based on the performance of politcal economy processes. In this research, have been atempted with descriptve-analytcal methods to be presented new approach to Functonalize the historical dimensions of geographic space within the Structural School. The fndings research reveals that geopolitcs discourse in any era was infuenced by distinct paterns of politcal economy and in every historical period, emerges a distnct patern of geopolitical practces and behaviors by states. This approach led geopolitical scholars to pay atenton to historical sociology in their research. Although in geopolitical studies Concepts like positon, the size of territory, climate, and topographical features play decisive role in the historical fate of a geographical territory, but how, to what extent and for what purpose, is determined by the dominant politcal economy approaches. On this basis, geopolitical strategies have a basis (key exponents and paradigmatic forces) within the functonal frameworks of the politcal economy system, which are unique in their own way, unique and incomparable.

KeyWords: *Discourse Geopolitcs, Politcal Economy, Dialectc, Historical Sociology.*

جستاری نوین در چگونگی شناخت ژئوپلیتیک گفتمانی کشورها

در چارچوب عملکرد اقتصاد سیاسی

احسان لشگری تفرشی^۱

دریافت مقاله: ۱۳۹۹/۰۷/۲۲

پذیرش مقاله: ۱۴۰۰/۰۷/۲۴

چکیده

از دهه ۱۹۸۰ میلادی با مشاهده ضعف پیش‌بینی‌های ژئوپلیتیک اثبات‌گرا پاره‌ای از محققان ژئوپلیتیک به سوی چارچوب‌های نظری جدیدی سوق یافتند که به تجدیدنظر و ارزیابی مجدد در روش‌ها و سنت‌های حاکم بر تفکر ژئوپلیتیک می‌پرداخت. از جمله رویکردهای ژئوپلیتیک انتقادی، اهمیت یافتن جایگاه اقتصاد سیاسی در تولید قلمروخواهی کشورها و واحدهای سرزمینی در مقیاس فراملی و در ترسیم رفتارهای ژئوپلیتیک آنها می‌باشد. این پژوهش با اتخاذ روش‌شناسی فرا اثبات‌گرا به دنبال تحلیل چگونگی شناخت کنش‌ها و راهبردهای در چارچوب ژئوپلیتیک گفتمانی مبتنی بر عملکرد فرایندهای اقتصاد سیاسی به‌مثابه یکی از مهم‌ترین وجوه جامعه‌شناسی تاریخی است. در این رویکرد، ظهور کنش‌ها، روابط و ساختار ژئوپلیتیک در مقیاس منطقه‌ای و جهانی متأثر از فرایندهای اقتصاد سیاسی درون کشورها مورد مطالعه قرار می‌گیرد. یافته‌های تحقیق بیانگر آن است که ژئوپلیتیک گفتمانی در هر دوره‌ای متأثر از قواعد اقتصاد سیاسی متمایز بوده و بر این مبنای هر مقطع تاریخی الگوی متمایزی از کنش‌ها و رفتارهای ژئوپلیتیک توسط کشورها ظهور می‌یابد. در این راستا جهت تبیین کارکرد اقتصاد سیاسی در ظهور ژئوپلیتیک گفتمانی از ابزارهای شناختی به‌ویژه عقلانیت دیالکتیک در جهت تعمیم‌های محدود به زمان معین استفاده می‌شود که به کشف گزاره‌های تقریبی می‌انجامد.

کلید واژه‌ها

ژئوپلیتیک گفتمانی؛ اقتصاد سیاسی؛ دیالکتیک؛ جامعه‌شناسی تاریخی.

مقدمه

نظریه‌ها و چارچوب‌های مسلط ژئوپلیتیک تا اواسط قرن بیستم اغلب بر جنبه‌های عینی جغرافیا و اثرگذاری آن بر روابط بین کشورها و بلوک‌های قدرت استوار بود. در این مضمون، ژئوپلیتیک نیز به‌عنوان یکی از گرایش‌های علوم جغرافیایی به مطالعه و ریشه‌یابی علل ستیز، رقابت و همکاری مبتنی بر داده‌های جغرافیایی اعم از طبیعی و انسانی در مقیاس فراملی می‌پرداخت؛ به‌گونه‌ای که به پیش‌بینی رفتار کشورها و سرنوشت سیاسی مکان‌ها در مناطق و قلمروهای مختلف در رابطه با وجود امتیازات جغرافیایی قدرت‌آفرین و دفع عوامل تهدیدزا پرداخته می‌شد (لشگری، ۱۳۹۴: ۱۲). از بُعد مفهومی بررسی غالب دیدگاه‌ها و نظریات در رابطه با مفهوم ژئوپلیتیک نمایانگر آن است که اثرگذاری فضای جغرافیایی در ابعاد طبیعی و انسانی در شکل‌دهی به تصمیمات سیاسی حکومت‌ها در روابط بین‌الملل به‌مثابه وجه مشترک تمامی این دیدگاه‌ها و نظریات مطرح بوده است. به‌عبارت‌بهرتر، تأثیر جغرافیا در سیاست در مقیاس فراملی به پارادایم غالب در مطالعات ژئوپلیتیک بدل شده است (مجتهدزاده، ۱۳۸۰: ۱۲۹).

اگرچه تحت تأثیر فرایند جهانی‌شدن پاره‌ای از اندیشمندان ژئوپلیتیک معتقدند که از ارزش عملکردی دولت‌ها نسبت به گذشته کاسته شده و درحال حاضر در مقیاس فراملی نیز سازمان‌های جهانی نظیر سازمان ملل متحد، بانک جهانی، دیوان دادگستری بین‌المللی و... وجود دارند که حاکمیت ملی را تحت تأثیر قرار می‌دهند و بنابراین امکان ایجاد تمایز مابین مقیاس‌های ملی و فراملی وجود ندارد (شارپ، ۲۰۱۳: ۲۵)^۱. لیکن اثرگذاری این نهادها در سیاست‌های بین‌المللی منجر به جلوگیری از اثر بازیگران ملی و کشورها در پیگیری منافع خود در صحنه روابط بین‌الملل مبتنی بر ظرفیت‌ها و ضعف‌های ژئوپلیتیک نشده است. به‌طوری‌که وجود حاکمیت در مقیاس فراملی قابل مقایسه با وجود و اثرگذاری آن در مقیاس ملی نیست. ازاین‌جهت، از نظرگاه اندیشمندان ژئوپلیتیک؛ همچنان پیروزی در رقابت و دستیابی به قدرت در صحنه روابط بین‌الملل توسط حکومت‌ها و بازیگران سیاسی موجد تفکرات ژئوپلیتیک می‌باشد (فلینت، ۱۳۹۰: ۹۷) و سوگیری کنش قلمرومندان جوامع انسانی در اشکال متأثرسازی، نفوذ، عملیات، تعامل،

1. Sharp, Joanne P

محدودسازی دسترسی، ادعای مالکیت نسبت به سایر قلمروها جغرافیایی جزء کنش‌های بنیادین ژئوپلیتیک محسوب می‌گردد (حافظ‌نیا و کاویانی‌راد، ۱۳۹۳: ۱۹۱).

این درحالی است که به تدریج از دهه ۱۹۸۰ میلادی با مشاهده ضعف پیش‌بینی‌های ژئوپلیتیک اثبات‌گرا و عدم پاسخگویی به تناقض‌های فراوان ایجادشده اندیشمندان به‌سوی چارچوب‌های نظری جدیدی در ژئوپلیتیک سوق یافتند که به تجدیدنظر و ارزیابی مجدد در روش‌ها و سنت‌های حاکم بر تفکر ژئوپلیتیک پرداختند. اندیشمندانی همانند اگنیو، اتوتایل و ... را می‌توان از پیشگامان این حرکت نوین دانست (سایبلی و همکاران^۱، ۲۰۰۵: ۶۲). این جریان فکری غالباً مشتمل بر نقادی علیه پوزیتیویسم و واقعیت‌های قابل مشاهده، گفتمانی‌پنداشتن واقعیت‌های انسانی، پرده برداشتن از رابطه دانش و قدرت در نظریه‌های کلاسیک ژئوپلیتیک و شالوده‌شکنی گفتمان‌های این دانش بود (افضلی و امیری، ۱۳۹۰: ۵۷). از جمله مهم‌ترین رویکردهای ژئوپلیتیک گفتمانی^۲؛ اهمیت یافتن کارکرد اقتصاد سیاسی در قلمروخواهی کشورها و واحدهای سرزمینی در مقیاس فراملی و تولید رفتارهای ژئوپلیتیک بود (میرحیدر، ۱۳۷۷: ۲۲). کارکرد اقتصاد سیاسی فضا مشتمل بر اصول حاکم بر تولید و توزیع کالا و خدمات در نظام‌های اقتصادی کشورها و بررسی نقش بازیگران سیاسی در کنترل فرایندهای ثروت‌آفرینی و تخصیص منابع عمومی در فضای جغرافیایی می‌باشد (لشگری، ۱۳۹۵: ۱۲۹). جامعه متشکل از فرم‌های فضایی و فرایندهای انسانی به‌هم‌مرتبط است که تحت تأثیر سیاست‌های نهادها و نخبگان حاکم در راستای تخصیص مواهب اقتصادی شکل می‌گیرد و به‌طورکلی تمایز بین سیاست، اقتصاد و فضای جغرافیایی ممکن نیست. نقش‌آفرینی اقتصاد سیاسی در چارچوب مطالعات جغرافیای انسانی برای نخستین‌بار توسط جغرافی‌دانان رادیکال به‌ویژه دیوید هاروی در جهت تبیین جداگزینه اجتماعی - فضایی در سکونت‌گاه‌های انسانی به‌کار گرفته شد.

از اواخر دهه ۱۹۸۰ جان اگنیو و استوارت کوربریج دیدگاه اقتصاد سیاسی را در چارچوب ژئوپلیتیک انتقادی به‌کار گرفتند (شارپ، ۲۰۱۳: ۲۲). این درحالی بود که ژئوپلتسین‌های کلاسیک اساساً اعتقادی به تأثیر اقتصاد سیاسی نداشته و با مادی‌دانستن اهداف و کنش‌ها؛ ژئوپلیتیک را دارای ماهیت تعمیم‌پذیر و نه تفریدی می‌دانند. لیکن امروزه اقتصاد سیاسی؛ آمیخته با فرایند

1. Sibely et al
2. Discourse Geopolitics

سیاست‌گذاری عمومی و چگونگی اثرگذاری منافع گروه‌های حاکم می‌باشد که قطعاً بر سیاست‌های ژئوپلیتیکی نیز تأثیر خواهد گذارد. عاملیت اقتصاد سیاسی در چارچوب ژئوپلیتیک گفتمانی گاه معطوف به عملکرد تغییرات الگوی اقتصاد سیاسی در داخل مرزهای سیاسی کشور و اثر آن در تولید گزاره‌های ژئوپلیتیک است و گاه در پی تبیین چگونگی عملکرد تغییرات بنیادین سیاسی - اجتماعی در سطح جهانی و تولید گفتمان‌های جهان‌شمول ژئوپلیتیک است. لیکن پروبلماتیک این پژوهش آن است که ژئوپلیتیک نه صرف توصیف و تحلیل روابط جغرافیا و سیاست میان کشورها و یا اتحادهای منطقه‌ای، بلکه به‌مثابه شکلی از گفتمان و بیانی از تأثیرگذاری فرایندهای اقتصاد سیاسی در مقیاس ملی بر کنش‌ها و رفتارهای ژئوپلیتیک یک کشور نیز می‌تواند شناخته شود که البته قادر است با توجه به قدرت ملی یک کشور نظام ژئوپلیتیک جهانی را نیز متأثر نماید.

در این راستا علی‌رغم اینکه ویژگی‌های جغرافیایی همچون موقعیت جغرافیایی، وسعت، اقلیم و ویژگی‌های توپوگرافیک، ویژگی‌های جغرافیای انسانی یک کشور نیز نقش تعیین‌کننده‌ای در اتخاذ راهبردهای ژئوپلیتیکی ایفا می‌نماید (بیک‌محمدی، ۱۳۸۳: ۶)؛ لیکن اینکه چگونه، به چه میزان و در راستای چه هدفی و با کدام ارجحیت از این ویژگی‌ها استفاده شود؛ صرفاً به آموزه‌ها و اهداف حکومت‌ها و نهادهای سیاسی - تاریخی حاکم متأثر از کارکرد اقتصاد سیاسی حاکم بستگی دارد. به‌طور کلی جغرافیای سیاسی حاصل تصمیمات سیاسی ساختارها و نهادهای حاکمیتی و تصمیم‌گیر بر فضای جغرافیایی است که شکل‌دهنده آمایش سیاسی یک قلمرو مشخص می‌باشد و در قالب پدیده‌هایی همچون حاکمیت، تقسیمات کشوری، انتخابات و .. تجلی می‌یابد (لشگری، ۱۳۹۶: ۵۸). بنابراین جغرافیای سیاسی در فضای سرزمینی یک کشور ظهور می‌یابد که در آن امکان اعمال اراده و تصمیم (حاکمیت) برای تغییر و تحول در فضا وجود دارد. در حالی که ژئوپلیتیک شامل مطالعه چگونگی دستیابی به امتیازات جغرافیایی در قالب پیروزی در رقابت‌ها و دستیابی به قدرت بیشتر در مقیاس فراملی به وسیله دولت‌هاست. این در حالی است که چگونگی تعیین راهبردها، اهداف و اولویت‌های ژئوپلیتیک قطعاً متناظر و در امتداد تحولاتی است که ناشی از به‌قدرت‌رسیدن بازیگران، احزاب و گروه‌های سیاسی - اقتصادی تصمیم‌گیر در مقیاس ملی و متأثر از رویه‌های نهادی و الگوهای اقتصاد سیاسی ظهور می‌یابد.

به بیان دیگر، اگرچه میل به بقا در قالب تلاش برای دستیابی به ابزارهای جغرافیایی قدرت توسط کشورها بخش ثابت مطالعات ژئوپلیتیک می‌باشد؛ لیکن هرکدام از الگوهای اقتصاد سیاسی برای گسترش نفوذ و بهره‌مندی بر منابع طبیعی و انسانی فراملی راهکارها و گزینه‌های متفاوتی را مطرح می‌نمایند (هیل، ۱۳۸۷: ۳۰۸). این پژوهش با اتخاذ روش‌شناسی فرائیبات‌گرا به دنبال تحلیل چگونگی شناخت ظهور کنش‌ها و راهبردهای ژئوپلیتیک در چارچوب عملکرد گفتمان‌های سیاسی - اجتماعی متأثر از عملکرد اقتصاد سیاسی جامعه و چگونگی ارجحیت یافتن جامعه‌شناسی تاریخی در مطالعات ژئوپلیتیک است. در این راستا کوشش شده که در درجه نخست شالوده مفهوم اقتصاد سیاسی فضا در تطبیق با آموزه‌ها و نظریه‌های موجود در روش‌شناسی فرائیبات‌گرا ارائه شود. سپس به مفهوم پردازی در رابطه با شناخت عملکرد دولت‌ها و علل تغییرات آن در اتخاذ راهبردها و تصمیمات ژئوپلیتیک و پیامدهای آن در چارچوب عملکرد اقتصاد سیاسی در مقاطع مختلف تاریخی پرداخته شود.

مبانی نظری

اقتصاد سیاسی

اقتصاد سیاسی، بخشی از دانش اقتصاد است که از رابطه میان سیاست و اقتصاد و به‌ویژه از نقش قدرت سیاسی در تصمیم‌گیری‌های اقتصادی بحث می‌کند. به بیان دقیق‌تر، موضوع اقتصاد سیاسی عبارت از بررسی جریان‌های اجتماعی و نهادهایی است که از طریق آنها، گروه‌های معینی از طبقات متنفذ اقتصادی - سیاسی، تخصیص منابع تولیدی کمیاب را در جهت ایدئولوژی و منافع خود مهار می‌کنند. به‌طور مبنایی انسان نمی‌تواند به‌صورت فردی به حیات خود ادامه دهد و ناگزیر است با پیوستن به گروهی بزرگتر و شکل‌گیری یک گروه اجتماعی با منافع مشترک در پی بهره‌مندی از امنیت و رفاه در برابر رقبای اجتماعی باشد. بنابراین، هریک از گروه‌ها، احزاب و تشکلهای اجتماعی به‌صورت ذاتی دارای منافع خاص خود در بهره‌مندی از منابع نسبت به سایر رقبا می‌باشند. بنابراین اقتصاد سیاسی با ویژگی‌های دولت و گروه‌های اجتماعی پیوند دارد (معینی و زمانی، ۱۳۸۲: ۱۰) و هریک از نظام‌های سیاسی، دارای اقتصاد سیاسی ویژه خود می‌باشند و مسیر تخصیص منابع کمیاب را میان رقابت‌کنندگان تعیین می‌نمایند (ادل، ۱۳۸۰: ۶۷).

در این میان، اقتصاد سیاسی فضا؛ کیفیت توزیع جغرافیایی سرمایه، درآمد، خدمات، سهم طبقات مختلف اجتماعی در برنامه‌های اقتصادی، تخصیص منابع به صورت نابرابر میان شهر و روستا را بررسی و دلالت‌های فضایی ساختارهای اقتصادی و اجتماعی مورد بررسی قرار می‌گیرد. با اتخاذ این رویکرد، سیر تحولات فضای جغرافیایی از جمله در شهرها و روستاها و ... حاصل کارکرد اقتصاد سیاسی است. در جهت شناخت این نیروها، لازم است اقتصاد سیاسی گردش سرمایه و ایدئولوژی نظام حکومتی به روشنی بررسی شود. از این رو برخی از جغرافی‌دانان فرایندها را معتقدند مطالعه اقتصاد سیاسی باید در کانون تحلیل‌های جغرافیایی قرار گیرد (شکوئی، ۱۳۸۱: ۱۰۰). به طور کلی کنترل ثروت و سرمایه و تولید در هر جامعه و به وسیله هر طبقه و صنفی به شکل‌گیری و تقویت شکل خاصی از اقتصاد سیاسی منتهی خواهد شد (کاپوراسو، لوین، ۱۳۸۲: ۱۳) و ساختار، روابط و فرایندهای خاصی را در فضای جغرافیایی رقم خواهد زد (لارسون، اسکیدمور، ۱۳۷۶: ۱۰). اینکه چه نوع سازوکار اقتصادی در جامعه برقرار شود، به این موضوع بستگی دارد که نهادها و بازیگران سیاسی چگونه انباشت سرمایه را سامان می‌دهند.

بنابراین، یکی از مباحث عمده اقتصاد سیاسی برنامه‌ریزی و تخصیص منابع مالی است؛ به طوری که بازیگران و اصحاب قدرت سیاسی منابع و تسهیلات را براساس اولویت‌های خود میان بخش‌های مختلف اقتصادی و مناطق و سکونت‌گاه‌های انسانی توزیع می‌نمایند. مدیریت منابع کمیاب در فضای جغرافیایی از جمله مدیریت کاربری اراضی و تخصیص پول و تسهیلات در فضای جغرافیایی و چگونگی بهره‌برداری از آنها و به طور کلی کنترل روابط، فرایندها و فرم‌ها در فضای جغرافیایی، یک کنش جمعی هماهنگ است که متأثر از اراده قدرت سیاسی است. به طور کلی طبق این چارچوب، سیاست و اقتصاد شبیه هم هستند؛ زیرا هم در کارکردهای سیاست و هم در کارکردهای اقتصاد تخصیص و توزیع منابع نهفته است. به طوری که شکل‌گیری حکومت، نهادها و مستندات سیاسی (قانون و برنامه‌ریزی) در جهت حفظ نظم و توزیع بهینه منابع نظیر کالاهای عمومی و دستیابی به توسعه می‌باشد. نقطه مشترک تمام نظریه‌پردازان اقتصاد سیاسی مؤید اهمیت نقش سرآمدان اقتصادی و قدرتمندان سیاسی در توزیع و تخصیص این منابع است (شارع‌پور، ۱۳۸۱: ۱۷۵).

بنابراین، اقتصاد سیاسی با چیزی بیش از بررسی کارکردهای محض اقتصادی، همانند عرضه و تقاضا سروکار دارد و با حوزه‌های سیاست، جامعه‌شناسی و جغرافیا ارتباط دارد (گلاهر، ۱۳۹۰: ۱۳۳). بدیهی است علم تخصیص بهینه منابع کمیاب، همواره توسط دولت‌ها و بازارها کنترل می‌شود. باین وجود، نظام سیاسی به‌ویژه در الگوی حکمرانی بسیط، نقش مقدم‌تری نسبت به بازار دارد و هر نوع عدم تعادل را از طریق قوانین و مالیات کنترل و حتی بازساخت می‌نماید. درحالی‌که نیروها و نهادهای اقتصادی الزاماً تابع عملکرد مقوله‌ای است که مارکسیست‌ها از آن تعبیر به انباشت سود یا قانون ارزش می‌نمایند (قانونی که تصریح می‌نماید هیچ فضایی تولید نخواهد شد، مگر آنکه میزانی از سود مادی را دربرداشته باشد)؛ لیکن قدرت سیاسی تا حدودی تابع اراده رهبران، ایدئولوژی و منافع حزبی است و ازاین‌رو ممکن است دولت‌ها را به فراهم‌نمودن و تولید فضایی متعهد نماید که الزاماً سودآوری نداشته باشد. ضمن اینکه نهادهای اقتصادی نیز دارای تجانس کارکردی در ایجاد انباشت سود نمی‌باشند و سود یکی از نیروها و اصناف ممکن است به متضررشدن سایر فعالان و نیروهای رقیب بینجامد (سوندرز، ۱۳۹۴: ۱۸۷). ازاین‌رو ارجحیت قدرت سیاسی در تولید فضا را می‌توان سبب‌ساز ارتقای اهمیت منطق دیالکتیک، روش قیاسی و تصحیح‌کننده رهیافت‌های منطق صوری دانست که نظام قدرت سیاسی را یکسره تابع خواست نهادهای اقتصادی می‌داند.

در دیدگاه اقتصاد سیاسی فضا تأکید بر آن است که چشم‌انداز در ارتباط تنگاتنگ با شیوه تولید اقتصادی و عملکرد نیروهای اجتماعی و سیاسی شکل می‌گیرد (ژیلنس، ۱۳۹۳: ۲۸). ازاین‌جهت، در چارچوب اقتصاد سیاسی فضا؛ فرم‌های فضایی مبتنی بر هدایت بارگذاری سرمایه در فضا به‌وسیله ذی‌نفعان شکل می‌گیرد. درعمل، هریک از گروه‌های اجتماعی از بعضی سیاست‌های اقتصادی حمایت و با برخی دیگر مخالفت می‌نمایند. مبنای مخالفت یا موافقت نیز منافع (مادی یا معنوی) و یا به عکس زیان (مادی و معنوی) است که این گروه در نتیجه سیاست‌گذاری به‌دست می‌آورد. همین فرایند بر تولید فرم‌های فضایی تأثیر بسزایی دارد. بنابراین، اقتصاد سیاسی ناظر به شناخت چگونگی رایزنی نیروهای اجتماعی با قدرت سیاسی در جهت هدایت تولید فضا برای تأمین منافع خود می‌باشد (لشگری، ۱۳۹۵: ۱۳۰). در اقتصاد سیاسی منافع ناهمگون گروه‌های اجتماعی، شکل‌گیری تضاد اجتماعی حاصل از سیاست‌گذاری، تأثیر بازتوزیع منابع بر قدرت

سیاسی رقیب و دستکاری سیاسی بازارهای اقتصادی مطالعه می‌شود. از این‌رو در سالیان اخیر توجه به مطالعه اقتصاد سیاسی در هدایت فرایندهای مکانی - فضایی افزون‌تر شده و نحوه عملکرد اقتصاد سیاسی طبقات اجتماعی و نهادهای سیاسی در تغییر و بازساخت «فضا» توسعه یافته است. درحقیقت ریشه‌یابی چگونگی ظهور فرم فضایی فقط در قالب مطالعه فرایندهای فضایی است و یکی از مهم‌ترین فرایندهای فضایی عملکرد اقتصاد سیاسی در ساخت فضا است.

یافته‌های پژوهش

در چارچوب رویکرد اقتصاد سیاسی فضا، محققان به دنبال علت‌یابی تکوین یک یا مجموعه‌ای از ابژه‌های فضایی و شناخت ذی‌نفعان سازنده آنها می‌باشند (آلبریتون، ۱۳۹۴: ۲۷۲). در این رویکرد، چگونگی مدیریت و اتخاذ سیاست‌ها و تخصیص منابع مالی و تسهیلات توسط نیروهای ذی‌نفوذ الگوهای خاصی از سازماندهی فضا و از جمله کنش‌ها و رویکردهای ژئوپلیتیک را تولید خواهد نمود و از این‌جهت این نیروها با قرارگیری در مصدر قدرت قادرند منافع ژئوپلیتیکی خود را دنبال نمایند. در چارچوب اقتصاد سیاسی، دولت‌ها بخشی از منابع مالی را تحت عنوان مالیات دریافت نموده و با سیاست‌گذاری در مورد اقتصاد کلان، الگوهای متفاوت اقتصادی را برای جامعه در مقاطع مختلف سیاسی ایجاد می‌نمایند. از این‌رو سطح تحلیل اقتصاد سیاسی می‌تواند ناظر بر دولت ملی و تصمیم‌گیران آن باشد که گزینه‌های مشخصی را متناسب با الگوی اقتصاد سیاسی حاکم در اختیار دارند. ساختار تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری به معنای سلسله‌مراتب و جایگاهی است که تصمیم‌گیرندگان و نهادهای سیاست‌گذار در فرایند تدوین و اجرای سیاست‌های ژئوپلیتیکی رعایت می‌نمایند و چرخه معهود قدرت، سیاست و جغرافیا را سامان می‌بخشند. لیکن ترسیم اهداف و تدوین روش‌ها و پیش‌بینی پیامدهای ژئوپلیتیکی هر سیاستی فارغ از منافع اقتصادی - اجتماعی گروه‌های ذی‌نفع و به‌ویژه حاکم ظهور نمی‌یابد.

با این تعبیر، نظام ژئوپلیتیک جهانی فرایندی از تعامل تصمیمات خارجی کشورهای مختلف براساس تحولات نیروهای سیاسی - اجتماعی و ساخت الگوواره‌های متمایزی از گفتمان‌های سیاسی - ایدئولوژیک متناظر با فرایندهای اقتصاد سیاسی است و به دنبال آن اولویت ژئوپلیتیکی کشورها نیز دچار بازساخت می‌گردد. بنابراین، اینکه چگونه بازیگران اصلی بر مصدر قدرت قرار

می‌گیرند و قدرت تصمیم‌گیری در مورد تخصیص منابع چگونه تقسیم می‌شود، همگی بر تصمیم‌سازی در محیط ژئوپلیتیک نیز تأثیرگذار بوده و سیاست‌های ژئوپلیتیکی کشورها در درون اشکال خاصی از اقتصاد سیاسی تعیین می‌شود. در این رویکرد، ادراک سیاست‌مداران از ارزش و اهمیت مکان‌ها و مناطق براساس مفصل‌بندی گفتمانی منضم به عملکرد اقتصاد سیاسی حاکم بر جامعه صورت می‌گیرد. از این رو روابط سلطه در جامعه، برآیندی است که منافع طبقات حاکم را تأمین می‌نمایند و این روابط سلطه تا زمان استقرار، بر همه عناصر فضای سرزمینی تأثیر گذارده و غیرقابل کاهش به یکی از ابعاد فضا می‌باشند و از این جهت ژئوپلیتیک نیز از این روند مستثا نیست.

به‌طور کلی، الگوی اقتصادسیاسی جوامع موجب ساختارمند شدن انگیزه‌های نهفته در مبادلات بشری و در مقیاس وسیع‌تر بین کشورها می‌شوند و به دنبال تغییر الگوها سیر تحول قلمروخواهی و اولویت‌های ژئوپلیتیک دولت‌ها نیز دگرگون خواهد شد. بنابراین، بخشی از کلید فهم چگونگی بازساخت نظام‌های ژئوپلیتیک، به‌ویژه در سطح میان کشورها و مناطق ژئوپلیتیکی در گونه‌شناسی تاریخی چگونگی به‌اقتدار رسیدن نیروهای اجتماعی - اقتصادی نهفته است (نورس^۱، ۱۹۹۴: ۳۸۵). به‌ویژه در کشورهای دموکراتیک که دارای انتخابات آزاد می‌باشند؛ دولت متأثر از نفوذ گروه‌ها و طبقات اجتماعی قرار دارد و این فرایند بر تحول راهبردها و اهداف ژئوپلیتیک تأثیر می‌گذارد (کاپن^۲، ۱۹۹۳: ۴۸۴). در این فرایند، احزاب و بازیگران سیاسی از طریق فرایند انتخابات و یا سایر تحولات سیاسی با تثبیت گفتمان‌های جدید به تولیدکنندگان راهبردهای ژئوپلیتیکی تبدیل می‌شوند (میرحیدر و میراحمدی، ۱۳۹۶: ۳۶۴).

از این رو، نوسازی دائمی ائتلاف‌ها میان نیروهای اجتماعی و اقتصادی و نخبگان سیاسی دائماً می‌تواند تحولات ژئوپلیتیک را بازساخت نماید. به بیان دیگر در هر جامعه‌ای مجموعه‌ای متشکل از گروه‌ها و احزاب سیاسی وجود دارد که نحوه ارتباط و چگونگی تفوق آنها بر یکدیگر هم بر فرایند تصمیم‌سازی و هم بر نتایج و پیامدها و اهداف ژئوپلیتیک تأثیرگذار خواهد بود (نقیب‌زاده، ۱۳۷۹: ۸۲). از جمله در تبیین تفاوت واکنش کشورهای مختلف به بحران مشترک ژئوپلیتیک، بر متغیر نهادی و سطح میانه شبکه‌های سیاست‌گذاری متأثر از اقتصاد سیاسی حاکم بر جامعه تأکید

1. North
2. Kappen

می‌شود. در این راستا همچنانکه کنش‌ها و خواسته‌های شهروندان، اصیل نبوده و حاصل فرایندهای اقتصاد سیاسی و برگرفته از عملکرد نهادهای سیاسی - گفتمانی است؛ متعاقباً کنش‌ها و راهبردهای ژئوپلیتیکی کشورها در وجه غایت‌شناسانه و یا انگیزشی برگرفته از ذی‌نفعان مستقر در مصدر قدرت می‌باشد. این نیروها و نهادها در مقطع زمانی حضور خود در مصدر تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی نوعی نظم ژئوپلیتیک را نسبت به محیط پیرامون برقرار می‌سازند.

در این راستا در نگرش اقتصاد سیاسی؛ اهداف و کدهای ژئوپلیتیکی کشورها ساخته و پرداخته گروه‌ها و نهادهای سیاسی - اجتماعی ذی‌نفع قلمداد شده و ساخت و تغییر اهداف و اولویت‌های ژئوپلیتیک منبعث از غیریت‌سازی‌های ژئوپلیتیک است که سرآمدان اقتصادی - سیاسی آن را به جامعه القا نموده‌اند. این رویکرد منکر واقعیت پدیده‌های مادی در مباحث ژئوپلیتیک نیست؛ اما بر این باور است که کنش رفتاری کشورها در محیط روابط بین‌الملل از طریق شناخت ساختارهای اقتصاد سیاسی جوامع کارایی افزون‌تری خواهد داشت. این رویکرد سبب شد تا محققان ژئوپلیتیک در چارچوب رویکرد اقتصاد سیاسی در آثار خود به جامعه‌شناسی تاریخی متمایل شده و به تبیین چگونگی ظهور و تأثیرگذاری نیروهای نهادی - سیاسی در شکل‌دهی به تحولات ژئوپلیتیک توجه نمایند (هابسون^۱، ۲۰۰۲: ۵). از حیث نظری این فرایند و شناخت چگونگی بازساخت و تحول کنش‌های ژئوپلیتیک کشورها مبتنی بر تبارشناسی قدرت حاکم و طی مراحل زیر انجام می‌گیرد:

الف) نقاط گسست و چهره‌های پیشین الگوی اقتصاد سیاسی مسلط مشخص شود تا تاریخیت آن به فهم درآید. تبارشناسی ساختاری ناظر به تحلیل قواعد نهفته و ناآگاهانه الگوهای اقتصاد سیاسی و اثرات آن بر کنش‌های ژئوپلیتیک است و هستی‌شناسی تحولات ژئوپلیتیک را نه صرفاً بر مبنای ابژه‌های فضایی کمیاب و قلمروخواهی کشورها در جهت تصرف آن بلکه از مبدأ تولید اهداف ژئوپلیتیک در چارچوب الگوی اقتصاد سیاسی جوامع دنبال می‌نماید. این رویکرد همواره این سؤال را دربر دارد که قدرت متأثر از ساختار اقتصاد سیاسی کدام راهبردها را در ژئوپلیتیک تولید و کدام یک را مطرود اعلام می‌نماید و چگونه به دنبال آن نوع خاصی از مفصل‌بندی ظهور می‌یابد که در درون آن هویت و منافع مشخصی ساخته می‌شوند.

1. Hobson

اقتصاد سیاسی و نهادهای منبعث از آن قواعدی هستند که فرایندهای فضایی سامان‌مند را پیش‌بینی‌پذیر و تضمین‌می‌نمایند. بی‌شک این نظم نهادی است که استانداردها، ایدئال‌ها و سنت‌های رفتاری مرسوم را به جامعه تحمیل می‌نماید. در این راستا، تدوین سیاست‌ها و راهبردهای ژئوپلیتیک در حیطه قدرت مسلط و بر مبنای منافع سیاسی - اقتصادی آنها مورد تأکید قرار می‌گیرد و این گفتمان مسلط اجازه شکل‌گیری اولویت قلمروخواهی و کنش ژئوپلیتیک فارغ از هنجارها و گفتمان‌های مورد تأیید خود را نمی‌دهد. گفتمان‌ها برای تدوین راهبرد ژئوپلیتیک بر سایر گفتمان‌ها متکی می‌باشند و همچنین گذشته را مورد بازبینی قرار داده و با خوانشی خاص از آن برای خود مرجعیت و اقتدار فراهم می‌سازند (هانسن^۱، ۲۰۰۶: ۴۹).

ب) مدت زمانی که این الگوی متمایز اقتصاد سیاسی در صورت‌بندی کنونی به سر می‌برد و نیز میزان دربرگیری آن (گستره نفوذ و پذیرش آن) و تضادها و مقاومت‌هایی که نیروها و نهادهای اقتصادی - سیاسی که در برابر گفتمان حاکم قرار دارد؛ نیز می‌باید تفسیر شود تا بتوان در مورد میزان ماندگاریش داوری نمود (اسدی و دیگران، ۱۳۹۴: ۶۷). به‌ویژه تفسیر ظهور غیریت و تضاد با ساختار اقتصاد سیاسی حاکم و نهادهای منبعث از آن نمایانگر نوعی از «جاشدگی» اجتماعی است که در طی آن تمایل به فروپاشی الگوی موجود و جایگزینی آن با ساختار جدید اقتصاد سیاسی پدیدار شده (حقیقت، ۱۳۸۷: ۵۴۱) و امکان ظهور سوژه‌ها و مفصل‌بندی‌های جدید را در کنش‌های ژئوپلیتیک فراهم می‌نماید. حتی بازنمایی منتقدان از عملکرد ژئوپلیتیک ساختار سیاسی - تاریخی موجود؛ اسیر مجموعه‌ای از مصالح و منافع اقتصادی گروه‌ها و احزاب رقیب است که در صدد کنارگذاشتن گفتمان ژئوپلیتیکی موجود و مستقر نمودن ساختار ژئوپلیتیکی متمایزی به جای آن می‌باشند. فرایند پویایی از طریق هنجار آفرینی به وسیله کارگزارانی صورت می‌گیرد که دنبال آن هستند به شکل آگاهانه و مستقیم بر کنش‌ها و راهبردهای ژئوپلیتیک کشورها تأثیر بگذارند و مجموعه‌ای از مفاهیم را در جهت تأمین منافع مادی خود به حوزه سیاست‌گذاری منتقل نمایند.

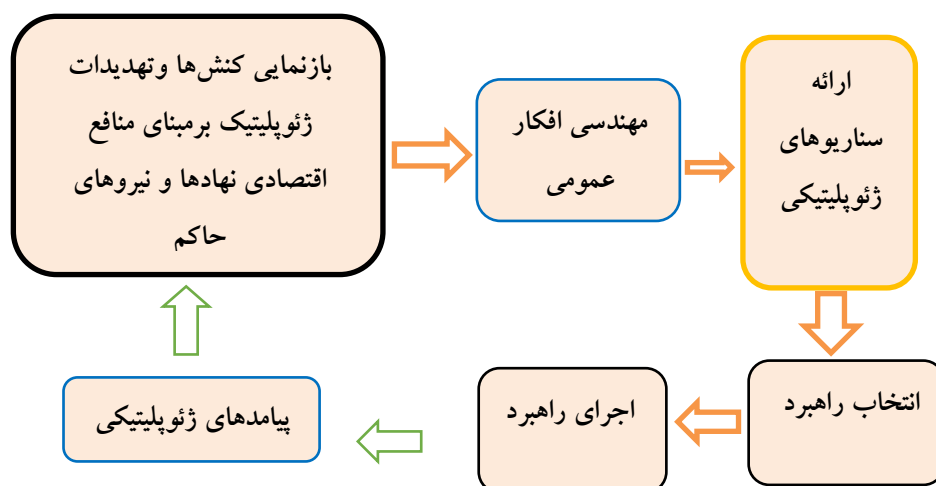
بنابراین، ظهور ژئوپلیتیک گفتمانی می‌تواند متأثر از رویکردهای اقتصاد سیاسی حاکم باشد که کم‌وبیش پایدارند. لیکن تغییر یافتن آنها ناممکن نیست و از طریق تغییر در رویه‌ها اقتصاد سیاسی دگرگون می‌شوند و نباید آنها را امور مسلم و دائمی فرض نمود. در هر جامعه‌ای مجموعه‌ای از

1. Hansen

کنشگران متشکل اجتماعی حضور دارند که سیاست ژئوپلیتیکی موردنظر خود را جهت تأمین منافع اقتصادی خود دنبال می‌نماید و کوشش می‌نماید که دولت را ترغیب به کارگرفتن سیاست‌های ژئوپلیتیکی موردنظر خود نمایند (مشیرزاده، ۱۳۹۷: ۲۵). در یک کشور، بازنمایی چالش‌های ژئوپلیتیک در سطح بیان احزاب، رسانه‌ها و گروه‌ها متفاوت بوده و سرچشمه بخش مهمی از آن متأثر نظام اقتصاد سیاسی است که در نهایت یکی از آنها در طی فرایندهای اجتماعی - سیاسی بر بقیه مستولی شده و بازچرخش گفتمانی رخ می‌دهد. در این راستا آینده‌پژوهی تبارشناسانه با تمرکز بر شناخت گفتمان مسلط و روابط قدرت بر ساخته آن و همچنین بررسی گفتمان‌های مقاومت در برابر آن به دنبال گفتمان آینده است (صادقی، ۱۳۹۴: ۳۸۷). به طوری که مشخصات غیرقابل تقلیلی در هر دوره از گفتمان‌های ژئوپلیتیک وجود دارد که در شکل‌بندی پیامدهای ژئوپلیتیک منتج از آن مؤثر است.

این درحالی است که در چارچوب دیدگاه انتقادی درک ماهیت و تحولات ژئوپلیتیک در سطح کشورها بدون مطالعه صورت‌بندی و چگونگی تعامل نیروهای اجتماعی امکان‌پذیر نیست. کنش ژئوپلیتیک مخلوقی است که از درون نهادها و فرایندهای اجتماعی - اقتصادی حاکم بر جامعه شکل می‌گیرد (موس^۱، ۲۰۰۲: ۱۷). در نتیجه محققان تلاش دارند به‌جای تمرکز بر شناسایی تأثیر عوامل جغرافیایی بر شکل‌گیری سیاست خارجی دریابند که چگونه کنش‌ها و راهبردهای ژئوپلیتیکی در جهت تأمین منافع اقتصادی نهادها و احزاب حاکم خاص ترسیم می‌شود. به طوری که تصمیم‌گیران سیاست خارجی صرفاً روایتگر منافع کشورهایشان بر مبنای موقعیت جغرافیایی یا ساختارهای عینی تهدیدکننده در روابط بین‌الملل نمی‌باشند بلکه تمرکز بر آن است که چگونه زبان مرتبط با اقتصاد سیاسی جامعه فهم خاصی از وضعیت ژئوپلیتیکی را به وجود آورد.

1. Moss



شکل ۱. چرخه تولید گفتمان ژئوپلیتیک در چارچوب عملکرد اقتصاد سیاسی

از منظر روش‌شناسی از آنجا که چگونگی تصمیم‌سازی در مورد کنش‌ها و سیاست‌های ژئوپلیتیک توسط گروه‌ها و طبقات اجتماعی مختلف هدایت می‌شود و صرفاً بنیادهای فیزیکی و محیطی به‌تنهایی دخیل نیستند و در نتیجه نمی‌توان در پی توصیف تعمیم‌گرا و تکرارپذیر آن بود. شناخت تحولات ژئوپلیتیک از منظر اقتصاد سیاسی محقق را به‌سوی ساخت‌شکنی تحولات ژئوپلیتیک مبتنی بر منافع طبقاتی و حزبی سوق می‌دهد (فلینت، ۱۳۹۰: ۵۰). بنابراین، رویکرد اقتصاد سیاسی نیز منتج به تبیین ساختارهایی است که در عرصه ژئوپلیتیک فعالانه اثر می‌گذارند و نادیده‌گرفتن آنها سبب خطارفتن محقق از کشف واقعیت می‌شود. از حیث روش‌شناسی در ژئوپلیتیک متأثر از اقتصاد سیاسی اصول کلی پوزیتیویسم مبنی بر احراز معرفت از مجرای تجربه به‌دلیل سیالیت قدرت سیاسی و تغییرپذیری آن می‌تواند مورد نقد قرار گیرد و تحلیل‌های ژئوپلیتیک در تقابل با مفهوم فضای انتزاعی و مطلق دکارتی در نظر گرفته شود. مطابق دیدگاه تجربی و اثبات‌گرا شناخت علمی، امری جزئی و استقرایی است، در حالی که ساختارگرایی از ضرورت شناخت علمی و از جمله تبیین نظام‌های اقتصادی سیاسی که بر زندگی انسان مسلط هستند، سخن می‌گوید و شرط علمی‌بودن را جستجوی استنباطی و عقلانی امری «نظام‌مند» و درعین حال ناپیدا می‌داند (هگل^۱، ۱۹۸۰: ۵۲).

1. Hegel

شکل‌گیری اولویت‌ها و اهداف قلمروخواهی میان کشورها ناشی از وجود ضروری رویکردی از اقتصاد سیاسی است و صرفاً برگرفته از سرچشمه جغرافیایی نمی‌باشند و از این جهت در قالب منطق صوری قابل تبیین نمی‌باشد (دالبی، ۱۳۸۰: ۶۹۲).

در نظر آنان بدهت عقلی در چارچوب اقتصاد سیاسی، استلزام رابطه بین مقدم (اقتصاد سیاسی) و تالی (کنش و پیامدهای ژئوپلیتیک) را تأیید می‌نماید. بنابراین، در این چارچوب مصاحبت مقدم و تالی صرف هم‌زمانی با الگوی خاصی از اقتصاد سیاسی است و ضرورت پیشینی تعمیم‌پذیر در ظهور آن اثری ندارد. تفاوت اصلی پدیدارهای سیاست ساخته با پدیدارهای فیزیکی در این است که پدیدارهای سیاسی - گفتمانی در درون الگوی خاصی از اقتصاد سیاسی به‌ظهور رسیده است. از این رو کنش‌ها و راهبردهای ژئوپلیتیک محصول قالب‌ها و چارچوب‌های سیاسی و تاریخی است و نه حقایق موجود و کشف‌شدنی. مقاطع متفاوت تاریخی تحت هژمونی مجموعه‌ای از ایده‌ها ساماندهی می‌شوند که خود منبعث از برایندهای اقتصادی - سیاسی جامعه است. از این منظر در دوره‌های مختلف نظم ژئوپلیتیک سودانگاری و قلمروخواهی کشورها در نهایت متأثر گفتمان‌ها برگرفته از ذی‌نفعان مستقر در مصدر قدرت خواهد بود و دیالکتیک دستیابی به منافع ژئوپلیتیکی می‌تواند منطق درونی و نه الزاماً منطق صوری داشته باشد. به بیان دیگر ساختار اقتصاد سیاسی در یک مقطع زمانی مولد ساخت سیاسی - تاریخی است که به‌طور معمول فاقد عینیت مورد لزوم در روش‌شناسی اثبات‌گرا می‌باشد.

ژئوپلیتیک متأثر از اقتصاد سیاسی به اصالت نقش «رهبران سیاسی» و دیدگاه اگزیستانسیالیستی آنها نیز انتقاد وارد می‌نماید و بروز کنش‌های ژئوپلیتیک را نتیجه صرف تصمیم و اراده رهبران سیاسی نمی‌داند (مک راید، تیلور، ۱۳۹۷: ۱۵۶). به بیان دیگر برخلاف انگاره پدیدارشناسی هرمنوتیک اتخاذ راهبردها، کنش‌ها و متعاقباً تحولات ژئوپلیتیک الزاماً ارتباطی با نیت محققان و سیاست‌مداران ندارد و نیت اساساً مطمح نظر تحلیل اقتصاد سیاسی قرار ندارد، بلکه هدف، تشخیص و تمایز بازنمایی‌های منبعث از عملکرد اقتصاد سیاسی و نقش آن در ظهور گفتمان‌های سیاسی - تاریخی است. از این رو ژئوپلیتیک متأثر از اقتصاد سیاسی علاوه بر اذعان به چالش‌های ژئوپلیتیک اثبات‌گرا به دنبال یافتن راه میانه‌ای میان دوگانه‌انگاری عینیت و ذهنیت در مطالعات ژئوپلیتیک بوده است. این رویکرد در درجه نخست مترصد شناخت مقاطع تاریخی، جابه‌جایی

گفتمان‌ها و ایدئولوژی‌های سیاسی و اثر آن بر سیر تکوین سکونت‌گاه‌های انسانی و فرایندهای فضایی - تاریخی است.

از این رو، تحولات ژئوپلیتیک امری تکوینی می‌باشند که لازم است چگونگی برساخته شدن آنها توسط نیروهای اقتصادی - سیاسی در مقاطع مختلف تاریخی مورد تجزیه و تحلیل قرار بگیرد. رویکرد اقتصادسیاسی در ساحت معرفت‌شناسی با تجربی‌انگاشتن تحولات ژئوپلیتیک، سرناسازگاری دارد و در مقابل بر تاریخی بودن آنها تأکید می‌کند و نظریه‌ها، دستگاه‌های شناختی و موضوع‌شناسایی را تاریخی تلقی می‌نماید. در این چارچوب از شئیت بخشی، طبیعی‌انگاری و تغییرناپذیری در ساخت نظریه‌ها و تحلیل‌های ژئوپلیتیک اجتناب ورزیده و با نقد نظریه‌های تعمیم‌گرا در ژئوپلیتیک؛ تحولات و رویدادهای ژئوپلیتیکی به‌عنوان موجودیتی زمینه‌مند درک می‌شود که گرچه جهان اجتماعی را می‌سازد؛ لیکن ماهیت خود او نیز در داخل ساختارهای حاکم سیاسی - تاریخی شکل می‌گیرد. بنابراین، تکوین‌گرایی در انگاره ژئوپلیتیک گفتمانی متأثر از ماهیت تغییرپذیر و دینامیک اقتصاد سیاسی، در نفی ذات‌گرایی و فردگرایی شکل می‌گیرد (لسر، ۲۰۰۰: ۲۴-۲۵) نسبی‌گرایی شناختی در ژئوپلیتیک ساختارگرا ناشی از ارجاع به مناسبات ژئوپلیتیک میان کشورها و اتحادیه‌های منطقه‌ای می‌باشد که در چارچوب عملکرد اقتصاد سیاسی جوامع مختلف نظم پیدا نموده است. در این راستا شخصیت ظاهری آشوب‌وار و غیرقابل پیش‌بینی تحولات و کنش‌های ژئوپلیتیک را نادرست تلقی نموده و بر این عقیده استوار است که سازوکارهای زیبا و ساختارمند و دارای الگو در ژرفای تحولات ژئوپلیتیک وجود دارد که با منطق دیالکتیک قابل کشف می‌باشند. از این جهت، حصول شناخت در ژئوپلیتیک متأثر از اقتصاد سیاسی نمی‌تواند تعمیم‌پذیر بوده و به ناگزیر زیربار تعارض‌های موجود دچار گسست شده و وضع تازه‌ای به وجود می‌آید که تعارضات پیشینی در آن رفع می‌شود. البته این وضع جدید نیز حاوی تعارضات دیگری است و این فرایند دیالکتیک به‌طور نامحدود ادامه می‌یابد. در این الگوی معرفت‌شناسی فهم فرایندها و تحولات ژئوپلیتیک نه به‌مثابه یک عمل ذهنی بلکه به‌عنوان جنبه‌ای منضم از الگوی اقتصاد سیاسی حاکم در نظر گرفته شده و آگاهی و صورت بیرونی آن چیزی جز پیوند ذهن و عین نمی‌باشد.

1. Lesser

حصول معرفت به تحولات ژئوپلیتیک و سیر تکوین آن بدون لحاظ نمودن عاملیت اقتصاد سیاسی به مثابه یکی از مهم ترین نقاط عزیمت امکان ناپذیر است. در عین حال، این اقتدار، ماهیت تاریخی دارد و در مقطع زمانی حاکمیت خود کنش ها و فرایندهای ژئوپلیتیک خاص را تولید خواهد نمود. به طوری که در مقطع زمانی حاکمیت یک رویکرد اقتصاد سیاسی مجموعه ای از فرایندها و تحولات ژئوپلیتیک قابل شناسایی است که نوعی نظم ساختارمند شناختی را به همراه دارد. عاملیت رویکردها از یک سو شیوه فهم ژئوپلیتیک را مشخص نموده و از سوی دیگر به واسطه کارکرد انضباطی سیر تکوین تحولات ژئوپلیتیک را برعهده می گیرد و در نتیجه هیچ گونه رابطه قدرتی وجود ندارد که فاقد ساختار تبعی حوزه ای از دانش نباشد (فوکو، ۱۳۷۸: ۳۸). به طوری که رویکرد اقتصاد سیاسی حاکم یک رابطه و پدیده را ایجاد و حفظ می نماید و متعاقب آن رژیم خاصی از حقیقت بنیان نهاده می شود که در آن دانش معینی قابل پذیرش یا ممکن می شود. بدین ترتیب، یک رابطه دوسویه بین شناخت و عملکرد اقتصاد سیاسی وجود دارد و با فهم الگوی اقتصاد سیاسی در هر دوره می توان اثرات ژئوپلیتیک آن را تبیین و تفسیر نمود. بنابراین، ژئوپلیتیک متأثر از اقتصاد سیاسی برخلاف ژئوپلیتیک اثبات گرا مطالعه تحولات و بحران های ژئوپلیتیک را بیرون از کلیت اقتصادی - سیاسی نمی داند و معتقد است اگر ساختار سیاسی - نهادی بر تحولات ژئوپلیتیک حاکم نباشد، گویی هیچگاه امکانیت شناخت ندارد. در این راستا در ژئوپلیتیک گفتمانی متأثر از بستر اقتصاد سیاسی از ابزارهای شناختی به ویژه عقلانیت دیالکتیک در جهت تعمیم های محدود به زمان معین استفاده می شود که به کشف گزاره های تفریدی می انجامد.

نتیجه گیری و پیشنهادات

در ژئوپلیتیک گفتمانی، لحاظ نمودن منافع اقتصادی به وسیله نیروهای سیاسی می تواند سازنده الگوها و کنش های قلمرو خواهانه کشورها در فضای فراملی می باشند. از این رو، تحولات کنش ها و رفتارهای ژئوپلیتیک در سطح کشور، حاصل تکوین نهادهایی است که مستقیم یا غیرمستقیم از فرایندهای حاکم بر اقتصاد سیاسی جامعه تأثیر می پذیرند. در این انگاره، مطالعات ژئوپلیتیک در درجه نخست مترصد شناخت چگونگی جابه جایی بازیگران سیاسی متناسب با بازساخت الگوهای اقتصاد سیاسی و اثر آن بر سیر تکوین سیاست های ژئوپلیتیکی کشورها می باشد. از این رو،

ژئوپلیتیک دارای ماهیت متأخر و تابع خواهد بود که یکی از وجوه ظهور آن انضمام به فرایندهای اقتصاد سیاسی است. در این راستا، ویژگی‌هایی همچون موقعیت جغرافیایی، وسعت، اقلیم و ویژگی‌های توپوگرافیک، نقش تعیین‌کننده‌ای در سرنوشت تاریخی یک قلمرو جغرافیایی ایفا می‌نماید؛ لیکن اینکه چگونه، به چه میزان و در راستای چه هدفی از این ویژگی‌ها استفاده شود؛ صرفاً به آموزه‌ها و اهداف حکومت‌ها در چارچوب منافع اقتصادی گروه‌های حاکم بستگی دارد. چه‌اینکه از منظر معرفت‌شناسی در صورت ثابت تصور نمودن این شاخص‌ها؛ ژئوپلیتیک دارای ماهیت تعمیم‌پذیر می‌گردد. در حالی که در ژئوپلیتیک؛ قلمروخواهی و کوشش در جهت دستیابی به منافع جغرافیایی توسط کشورها به مثابه پدیده‌ای نسبی منضم به عملکرد ساختارهای نهادی منیعت از تحولات اقتصاد سیاسی می‌باشد.

ماهیت کنش‌ها و راهبردهای ژئوپلیتیک در این انگاره شناختی به‌مثابه یک هستی در جهان افکنده شده است که همواره در درون یک مقطع تاریخی معنا می‌یابد. از منظر معرفت‌شناسی تلفیق زمان - فضا به مثابه موجودی تفریدی در انگاره گفتمانی ماحصل عملکرد نیروهای سیاسی - اقتصادی است که با منطق دیالکتیک قابل تفسیر می‌باشد. در این انگاره می‌باید ژئوپلیتیک را به‌مثابه یک متن در نظر گرفت که مشتمل بر الگوها و رویکردهای مندرج در قلمروخواهی کشورها در دوره‌ای مشخص متناسب با تحولات نیروهای اقتصادی سیاسی است که روابط بین کشورها و بلوک‌های قدرت را چارچوب‌بندی می‌نماید. در چنین رهیافتی به‌جای تحقیق در صدق و کذب کنش‌ها و راهبردهای ژئوپلیتیک بر چگونگی برساخته شدن آنها تأکید می‌شود و ادعای حقیقت‌مندی و تعمیم‌پذیری هیچ‌کدام از نظریات ژئوپلیتیک پذیرفته نمی‌شود. بر این مبنا، کنش‌ها، تحولات و راهبردهای ژئوپلیتیکی دارای عاملیت (شارحان اصلی، کارورزان و نیروهای پارادایمی) در چارچوب‌های عملکردی نظام اقتصاد سیاسی است که در نوع خود خاص، منحصر به فرد و قیاس‌ناپذیر است. به‌ویژه شارحان و نیروهای اصلی گفتمان حاکم، به‌دنبال بازگستری گفتمان مورد تأیید خود می‌باشند که تفوق آنها بر مصدر قدرت با شیوه خاصی از الگوی اقتصاد سیاسی جامعه ممزوج است.

جدول ۲. اثرات نظری اقتصاد سیاسی در ژئوپلیتیک گفتمانی

معطوف نمودن هستی‌شناسی ژئوپلیتیک بر محور زاینده‌گی قدرت سیاسی - نهادی متأثر از عملکرد اقتصاد سیاسی
مقابله با هستی‌شناسی ماتریالیسم اثبات‌گرا با تأکید بر ظرفیت اقتصاد سیاسی مبتنی بر عقلانیت دیالکتیک در تولید فضا در مقاطع زمانی گذشته
تأکید بر ناپیوستگی دوره‌های ژئوپلیتیک تاریخی کشورها و امپراتوری‌ها و اتصال مباحث جامعه‌شناسی تاریخی نهادهای منبعث از اقتصاد سیاسی به مباحث ژئوپلیتیک

بنابراین در ژئوپلیتیک متأثر از اقتصاد سیاسی، التفات ویژه‌ای به چگونگی ظهور کنش‌ها و پیامدهای ژئوپلیتیکی در بستر جامعه‌شناسی تاریخی می‌شود؛ چراکه یکی از الگوهای شناسایی تاریخت الگوی حاکم اقتصاد سیاسی با شناسایی اولویت‌ها و رویکردهای ژئوپلیتیک میسر می‌شود. از این رو، زمینه‌های تاریخی تحولات ژئوپلیتیک دارای نقطه‌عزیمتی در چارچوب نیروها، نهادها و فرایندهای سیاسی است و رخنود دیالکتیک قلمروخواهی حکومت‌ها در فضای فراملی در کنش‌های ژئوپلیتیک ساخت جدیدی را در مقاطع مختلف تاریخی ایجاد می‌نماید که با دیگر کشورها متفاوت بوده و منبعث از روابط حکومت و جامعه خواهد بود. از این رو، تبیین تحولات ژئوپلیتیک به مثابه قلمروخواهی گفتمان‌های سیاسی در مقیاس فراملی از رهگذر شناسایی نظام عملکردی اقتصاد سیاسی بر محقق آشکار می‌شود. ژئوپلیتیک ساختارگرا با ارجحیت به جامعه‌شناسی تاریخی در برابر شکاکیت ژئوپلیتیک پسامدرن مقاومت نموده و با طرح مطالعات ژئوپلیتیک تاریخ‌مند، ساختارها و گفتمان‌هایی را در ژئوپلیتیک شناسایی می‌نماید که از خود وجودی مستقل دارند. این رویکرد علی‌رغم نداشتن منطق تعمیم‌پذیر، در نهایت به دنبال احیا و ارزش‌دهی به نوعی چارچوب شناختی قابل تبیین در مطالعات ژئوپلیتیک است که با توسل به آن، ژئوپلیتیک از ذهنیت‌گرایی محض، محفوظ بماند.

فهرست منابع

منابع فارسی:

۱. آلبریتون، آلبرت (۱۳۹۴)، *واسازی و اقتصاد سیاسی*، ترجمه فروغ اسدپور، تهران: نشر پژوها.
۲. ادل، ماتیو (۱۳۸۰)، *اقتصاد سیاسی شهری و منطقه‌ای*، ترجمه فریبرز رئیس‌دانا، تهران: نشر قطره.
۳. اسدی، روح‌اله؛ رهنما، محمدرحیم و خوارزمی، امیدعلی (۱۳۹۴)، *تبارشناسی؛ رویکردی شایسته در آینده‌پژوهی پدیده های جغرافیایی*، فصلنامه مطالعات مناطق خشک، سال ۲۶، شماره ۲۲، صص: ۵۴-۷۱.
۴. افضل، رسول و امیری، علی (۱۳۹۰)، *بنیادهای شناخت‌شناسی و روش‌شناسی نظریه‌های پست‌مدرن در جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک*؛ فصلنامه پژوهش‌های جغرافیای انسانی، سال چهل سوم، ش ۷۷، صص: ۳۹-۶۰.
۵. بیک‌محمدی، حسن (۱۳۸۲)، *جغرافیای تاریخی ایران*، اصفهان: انتشارات دانشگاه اصفهان.
۶. حافظ‌نیا، محمدرضا و کاویانی‌راد، مراد (۱۳۹۳)، *فلسفه جغرافیای سیاسی*، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۷. حقیقت، سیدصادق (۱۳۸۷)، *روش‌شناسی در علوم سیاسی*، چاپ دوم، قم: انتشارات دانشگاه مفید قم.
۸. دالبی، سیمون (۱۳۸۰)، *ژئوپلیتیک انتقادی*، مجموعه مقالات اندیشه‌های ژئوپلیتیک در قرن بیستم، ترجمه محمدرضا حافظ‌نیا و هاشم نصیری، تهران: انتشارات دفتر مطالعات و تحقیقات وزارت امور خارجه.
۹. ژیلنس، آندری (۱۳۹۳)، *فضا و نظریه اجتماعی*، ترجمه محمود شورجه، تهران: انتشارات پرهام نقش.
۱۰. سوندرز، پیتر (۱۳۹۴)، *نظریه‌های اجتماعی و مسئله شهری*، ترجمه محمود شارع‌پور، تهران: انتشارات تپسا.
۱۱. شارع‌پور، محمود (۱۳۹۱)، *جامعه‌شناسی شهری*، چاپ سوم، تهران: انتشارات سمت.
۱۲. شکویی، حسین (۱۳۸۱)، *اندیشه‌های نو در فلسفه جغرافیا*، جلد اول، تهران: انتشارات گیتاشناسی.
۱۳. صادقی، علی (۱۳۹۴)، *آشنایی با فلسفه علم معاصر*، تهران: انتشارات سمت.
۱۴. فلینت، کالین (۱۳۹۰)، *مقدمه‌ای بر ژئوپلیتیک*، ترجمه محمداقبر قالیباف و محمدهادی پوینده، تهران: نشر قومس.
۱۵. فوکو، میشل (۱۳۷۸)، *مراقبت و تنبیه، تولد زندان*، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، چاپ هفتم، تهران: نشر نی.
۱۶. کاپوراسو، جمیز و لوین، دیوید (۱۳۹۲)، *نظریه‌های اقتصاد سیاسی*، ترجمه محمود عبداله‌زاده، تهران: نشر ثالث.
۱۷. گالاگر، مارتین (۱۳۹۰)، *مفاهیم اساسی در جغرافیای سیاسی*، ترجمه محمدحسن نامی و علی محمدپور، تهران: انتشارات زیتون سبز.
۱۸. لارسون، توماس و اسکیدمور، دیوید (۱۳۷۶)، *اقتصاد سیاسی بین‌الملل*، ترجمه احمد ساعی و مهدی تقوی، تهران: انتشارات قومس.

۱۹. لشگری، احسان (۱۳۹۶)، تبیین عملکرد روش‌شناسی اثبات‌گرایی عقلانی در مطالعات ژئوپلیتیک کاربردی، فصلنامه پژوهش‌های جغرافیای سیاسی، سال دوم، شماره دوم، صص: ۵۵-۷۷.
۲۰. لشگری تفرشی، احسان (۱۳۹۵)، قدرت سیاسی و فضای جغرافیایی؛ فلسفه‌اندیشی از رابطه سیاست و فضا، تهران: انجمن ژئوپلیتیک ایران.
۲۱. لشگری، احسان (۱۳۹۴)، تبیین نظری بنیادهای ژئوپلیتیک دانش روابط بین‌الملل پس از جنگ سرد، فصلنامه تحقیقات کاربردی علوم جغرافیایی، سال ۱۵، شماره ۳۸، صص: ۷-۲۷.
۲۲. مؤمنی، فرشاد و زمانی، مهدی (۱۳۹۲)، تحلیل الگوی توسعه ایران بین دو انقلاب مبتنی بر اقتصاد سیاسی و نظم اجتماعی، فصلنامه راهبرد، سال ۲۲، شماره ۶۹، صص: ۷-۳۹.
۲۳. مجتهدزاده، پیروز (۱۳۸۰)، جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی، تهران: انتشارات سمت.
۲۴. مشیرزاده، حمیرا (۱۳۹۷)، مبانی نظری تبیین و تحلیل سیاست خارجی، تهران: سمت.
۲۵. مک رایید، دانلد و تیلور، آوام (۱۳۹۷)، نظریه‌های اجتماعی و تاریخ اجتماعی، ترجمه محمد غفوری، تهران: سمت.
۲۶. میرحیدر، دره و میراحمدی، فاطمه‌السادات (۱۳۹۶)، سیر اندیشه در جغرافیای سیاسی سنتی و جدید، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۲۷. میرحیدر، دره (۱۳۷۷)، ژئوپلیتیک؛ ارائه تعریفی نو، فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، سال سیزدهم، شماره ۴، صص: ۳-۲۳.
۲۸. نقیب‌زاده، احمد (۱۳۷۹)، درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی، تهران: سمت.
۲۹. هیل، کریستوفر (۱۳۸۷)، ماهیت متحول سیاست خارجی، ترجمه علی‌رضا طیب و وحید بزرگی، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.

منابع انگلیسی:

30. Hansen, Lene (2006), Security and practice, London & New York: Routledge.
31. Hegel, G, W, F(1980), Lectures on the philosophy of world history, tr Nisbet, Cambridge Uni press.
32. Hobson, J, M(2002), The two waves of Weberian historical sociology in international relation, Historical sociology of international relation, Edited by Stephen hobden & John Hobson(eds), Cambridge uni press: Cambridge.
33. Lesser, Eric(2000), Knowledge of communication; Boston: Butterworth press.
34. Kappen Thomas(1993), Public opinion, Domestic structure and foreign policy, in liberal world, 43(4): 479-512.
35. Moss, Laurnce (2002), The new political economy, Oxford: Blackwell
36. North, D.C (1994), The historical evolution of polities, International review of law and Economics, No.14: 381- 391.
37. Sibely; D & Jackson, P; Atkinson, D; Washbounne, N. (2005), Cultural geography: A Critical dictionary of key concepts; L.B. Tauris & coLTD, London.

38. Sharp, Joanne P. (2013), Geopolitics at the margins? Reconsidering genealogies of critical Geopolitics, *Political Geography journal*, no. 37: 20-29, doi <http://dx.doi.org/10.1016/j.polgeo.2013.04.006>.